



## دین و مدرنیته

گفت‌وگو با: براین ترنر / محمدرضا جلایی‌پور و هادی نیلی

آیین، ش ۱۱ و ۱۲، اسفند ۸۶



**چکیده:** جایگاه دین در دنیای امروز (با توجه به سنتی بودن دین و مدرن بودن دنیای کنونی) یکی از موضوعات بحث برانگیز معرفتی است. آقای براین ترنر در این گفت‌وگو معتقد است دین اگرچه در عالم مدرن مضمحل یا حتی تضعیف نمی‌شود، اما به ناچار با بحران اقتدار روبرو بوده و ناگزیر از تغییر و تحول است.

○ تجربه انقلاب ایران چه کمکی به فهم بهتر جایگاه دین در دنیای جدید کرده است؟

● البته من در جایگاهی قرار ندارم که به ایرانیان درباره انقلاب خودشان نکاتی را یادآور شوم. غربی‌ها معمولاً انقلاب اسلامی را کار یک شخصیت (آیت الله خمینی ره) می‌دانند. من شخصاً با توجه به رشته تحصیلی‌ام به خواندن آثار و آراء آنها در باب دموکراسی، مدیریت سیاسی جامعه، سکولاریسم و حقوق علاقه‌مندم. در فضایی که تحت تأثیر ناآرامی‌های خاورمیانه، بحران در عراق، بی‌ثباتی در افغانستان و فقدان اعتماد و درک متقابل میان جهان اسلام و غرب به وجود آمده، اندیشه برخورد تمدن‌ها و جاهت قابل توجهی پیدا کرده است؛ اما خواندن آثار روشن‌فکران ایرانی ما را امیدوار می‌کند که هنوز گفت‌وگویی معنادار میان جهان اسلام و غرب، ممکن و ضروری است. انقلاب ایران علل پیچیده و مؤلفه‌های متضادی داشت، ولی به غرب نشان داد تشیع حاوی اندیشه‌های انقلابی‌ای بود که می‌توانستند بدیلی برای ملی‌گرایی، امپریالیسم غربی و سکولاریسم لیبرال باشند. در عین حال، میراث انقلاب

اسلامی پرسش‌های مهمی در باب رابطه دین و سیاست، تاثیر آموزش بر توده‌ها، مدیریت رشد اقتصادی و دولت نفتی در اذهان ایجاد کرده است. انقلاب ایران همچنین یکی از پرسش‌های مهم پیش‌روی اسلام (و مسیحیت) را بدون پاسخ گذاشته است: نقش اجتماعی زنان در یک جامعه مدرن چیست؟ زنان چه نقشی در حیات دینی جامعه دارند؟

○ مهم‌ترین بحرانی راکه برای دین در دنیای مدرن پیش می‌آید، چه می‌دانید؟ از منظری جامعه‌شناختی، مهم‌ترین بلایی که در این جهان بر سر دین می‌آید، چیست؟

● مدرنیته برای دین، بحرانی ویژه ایجاد می‌کند: بحران اقتدار. در گذشته اقتدار دینی معمولاً به تربیت متخصصانی (کشیش‌ها، اسقف‌ها، شاخام‌ها، راهب‌ها، مفتی‌ها، ملاها، شیوخ و...) بستگی داشت که به حفظ و تفسیر متون مقدس (قوانین، کتب مقدس، وحی و پیام‌های نبوی) می‌پرداختند و تفسیر خود از این متون را به عوام عمدتاً بی‌سواد و آموزش ندیده انتقال می‌دادند. اما در جهان مدرن، افزایش سطح آموزش عامه مردم، انحصار رهبران دینی رسمی را به چالش کشیده است. امروزه متون مقدس به طور مداوم در تارنماهای اینترنتی ای که قابل کنترل نیستند، مورد بحث و تبادل نظر آزاد قرار می‌گیرند. شبکه‌های تلویزیونی پرشماری نیز پیام‌های مذهبی متفاوتی مخابره می‌کنند. نوارهای کاست و فایل‌های صوتی و عطا و اعظان هم در اقصا نقاط جهان میان پیروان ادیان و فرق گوناگون دینی دست به دست می‌گردند. تغییراتی از این دست، از یک منظر نشانگر دموکراتیک شدن دین است، زیرا فهم متون مقدس دیگر در انحصار متکلمان، علما و شخصیت‌های دینی رسمی نیست.

○ چنان‌که اشاره کردید، افول دین، در دنیای مدرن مورد تردید بیشتری قرار گرفته است. با این حال تغییر دین در جهان مدرن کمتر مورد مناقشه است و به نظر اجتناب‌ناپذیر می‌رسد. علاوه بر دموکراتیک شدن تفسیر دین که به آن اشاره کردید، مهم‌ترین تغییرات دین در جهان مدرن را چه می‌دانید؟

● یکی دیگر از تغییرات عمده، تحرک اجتماعی و آموزشی زنان در نیمه دوم سده بیستم است. بعید می‌دانم این زنان تحصیل کرده حاضر باشند در ادیان جهان، برای همیشه نقش شهروندان درجه دوم را بازی کنند. گرچه تا به حال سنت کاتولیک در مسیحیت کوشیده است از این اندیشه دفاع کند که مقام کشیشی اختصاصاً از آن مردان است، اما حفظ عملی این موضع در طولانی مدت دشوار به نظر می‌رسد. در اسلام و یهودیت نیز چنین است. آیا در بودیسم و آیین هندو نیز زنان می‌توانند رهبری و قیادت دینی را بر عهده بگیرند؟ به باور من،

در سده بیست و یکم، معنویت زنان، همه ادیان را از این جهت به چالش می‌کشد. اگر لیبرالیسم سکولار را انقلابی از بیرون علیه دین بدانیم، این چالش از سوی زنان را می‌توان انقلابی در درون ادیان برشمرد.

به اعتقاد من، دین و مدرنیته می‌توانند همزیستی داشته باشند، اما همان طور که اشاره کردید، این به آن معنا نیست که دین در دنیای مدرن تغییر نمی‌کند. برعکس، مدرنیزاسیون تغییرات دینی مهمی را به همراه آورده که به چند مورد آن اشاره کردم.

○ از منظر جامعه‌شناختی مهم‌ترین دلیل پررونق ماندن بازار دین در دنیای مدرن را چه می‌دانید؟

- سبک زندگی‌های سکولار اغلب به سختی می‌توانند برای مردم زمینه تجربه‌های عاطفی جمعی و دلپذیر فراهم کنند. نئولیبرالیسم با صرف نظر کردن از حمایت دولتی از فرهنگ، موزه‌ها، تحصیلات، اوقات فراغت و امثال آن، تلاش زیادی برای نابود کردن فرهنگ‌های عامه کرده است. اما نهادهای دینی، به خصوص مساجد و کلیساها، برای مردم محیط‌های اجتماعی یا سرمایه اجتماعی فراهم می‌کنند. در جهان فردگرایی شدید (چه از بعد مصرف‌گرایانه، چه در باورها و چه در سبک زندگی) دین غالباً یک تجربه جمعی باقی می‌ماند؛ افراد به اجتماعات دینی می‌روند تا با هم سرودهای دینی بخوانند، خطبه نماز جمعه گوش کنند یا آیات کتاب مقدس را بشنوند. امیل دورکیم به عنوان یک جامعه‌شناس، معتقد است دریافت تجربه اجتماعی ما به این مواجهه‌های جمعی به شدت وابسته است، به خصوص مواجهه‌هایی که ما را از نظر احساسی درگیر خود می‌کنند. از این نظر، شاید فوتبال تنها رقیب دین سازمان یافته باشد، ولی از آن جا که فوتبال هم به واحدی از سرمایه‌داری جهانی بدل شده است، دین محیط جمعی اصیل‌تری به نظر می‌رسد. تقلب‌هایی که در جام جهانی صورت گرفت و ضعف اخلاقی فوتبالیست‌ها و چهره‌های دیگر این ورزش، نشان داده که فوتبال از نظر اخلاقی لزوماً تعالی دهنده نیست. مریان انگلیسی، کریکت را ابزاری برای تربیت اخلاقی می‌دانستند، اما به نظر نمی‌رسد فوتبال جهانی نیز چنین کارکردی داشته باشد.

○ موضع شما در قبال نظریه سکولاریزاسیون کلاسیک و روایت‌های روزآمد شده آن چیست و

مهم‌ترین نقدی که بر آن وارد می‌دانید، کدام است؟

- نظریه سکولاریزاسیون کلاسیک که مدعی بود علم، شهری شدن، عقلی شدن و گسترش فرهنگ مصری به افول اجتناب‌ناپذیر دین رسمی می‌انجامد، امروزه اعتبار رو به کاهشی دارد و پاره‌ای از پیش‌بینی‌هایش غلط از آب درآمده‌اند.

○ شما جوامع مدرن را لزوماً سکولار (غیر دینی در عین و ذهن) نمی دانید. برای انضمامی تر شدن بحث، چند مثال مشخص برای ما می زنید که شواهدی باشند برای نشان دادن امکان تقویت همزمان دین و مدرنیته؟

● همان طور که گفتید، به گمان من واضح است که جوامع مدرن لزوماً سکولار نیستند. در سراسر امپراطوری روسیه قدیم، مسیحیت ارتدوکس روسی و همچنین اسلام‌گرایی در چین و اسماعیلیه در آسیای میانه در حال رشدند. اما در عین این که دین در این مناطق در حال رشد است، در حال تغییر نیز هست. مثلاً رفتارهای دینی تجاری شده‌ای که سبک زندگی‌های جدید دینی را شکل می دهند، گسترش پیدا کرده‌اند؛ رفتارهایی که اغلب با آموزه‌های دینی سنتی سازگار نیستند. دو مثال برایتان می زنم: درویش‌های چرخ زن در برخی روستاهای ولز دوباره محبوب شده‌اند. در این روستاها مهاجران ترک، رفتارهای صوفیانه را برای افزایش سلامت زنان خانه‌دار ولزی پیشنهاد می کنند. در تایلند هم راهبان جادویی دعا‌های خود را نثار تاجران و سیاستمداران می کنند تا موفقیت آن‌ها در تجارت و سیاست بیشتر شود.

دین در جامعه مدرن زنده می ماند و به حیات خود ادامه می دهد (و حتی پیشرفت هم می کند)، ولی این اتفاق اغلب به شیوه‌هایی (از قبیل فیلم‌های سینمایی پرسر و صدا، برنامه‌های تلویزیونی مبتنی بر گپ و گفت و وبلاگ‌های اینترنتی) صورت می گیرد که سلسله مراتب و آموزه‌ها و اقتدار سنتی را به چالش می کشند.

در مجموع می توان مدعی شد گرچه مدرنیته لزوماً دین را نابود یا تضعیف نمی کند، اما بر اساس دلایل معتبر جامعه‌شناختی، در نظام‌های دینی مدرن، نوعی بحران اقتدار وجود دارد؛ بحرانی که سنتی نیست و ذاتاً مدرن است. این بحران خود را در جریان مناقشاتی آشکار می کند که بر سر موضوعاتی چون موقعیت زنان، تولید مثل، جلوگیری از بارداری، تحصیلات زنان، خانواده، کاهش باروری (در بیشتر جوامع) و سالخورده شدن جمعیت (در بیشتر جوامع) در گرفته است. احتمال در پیش گرفتن برنامه‌های درمانی از طریق تحقیقات درباره سلول‌های بنیادین که فرصت‌های جدید برای بررسی امکان جاودانگی فراهم کرده‌اند، یک تحول مدرن دیگر است. زندگی مدرن معمولاً به شکل یک فیلم سینمایی علمی-تخیلی به چشم می آید. با در نظر گرفتن تخریب محیط زیست در جریان رشد صنعتی، فشار جمعیتی و سوء مدیریت، بشریت ناچار می شود محیط بیرون از کره زمین را هم استعمار کند.

بازتاب اندیشه ۱۷

دین

مدرنیته

نیاز به تفسیرهای نوین از حیات دینی، بحران اقتداری را که جهان‌بینی‌های موجود دینی را در بر گرفته، بیش از این تشدید می‌کند؛ بحران در جوامعی در می‌گیرد که پیش از این فرهنگ روستایی یا عشایری در آن‌ها غالب بوده است. جامعه مدرن پرسش‌هایی مطرح می‌کند که پاسخ‌های قابل تامل کمی برایشان داریم و تقریباً راه‌حل عملی‌ای برایشان نداریم. این چالش دینی زمانه ماست.

## ● اشاره

سیدمحمد موسوی‌فراز

۱. به نظر می‌رسد در این گفت‌وگو ابتدا باید تکلیف یک امر مشخص می‌شد و آن تعریف دین است. مدرنیته کم و بیش تعریف مشخصی دارد و منظور از آن حداقل در این مصاحبه روشن است. اما آقای ترنر وقتی سخن از دین می‌گوید واقعاً روشن نیست چه محدودهای را مدنظر دارند. گویا ایشان تمام مظاهر معنوی و ماورایی حتی مباحثی مانند جادو و خرافه را به نحوی تحت عنوان دین قرار داده است. این‌گونه بحث کردن باعث عدم کارآمدی آن می‌شود چون دقیقاً معلوم نمی‌گردد که روی سخن ایشان با کدام قسمت از این مبحث عام است.

۲. تأکید ایشان بر بحران اقتدار دین در مواجهه با مدرنیته نیز قابل تأمل است. غیر از اشکال اول که اینجا هم قابل طرح است (دین به چه معنایی؟) نکات دیگری نیز وجود دارد: ایشان عمومی شدن فهم دین در زمان ما و شکسته شدن انحصار روحانیون ادیان را به منزله بحران اقتدار دین می‌دانند. سوال این است که اولاً این عمومی شدن فهم چه خطری برای دین محسوب می‌شود؟ مگر ادیان با این عمومیت چه مشکلی دارند؟ البته شاید منظور آقای ترنر آن دسته از ادیان هستند که وقتی در معرض نقد عموم عقلا قرار می‌گیرند، قدرت پاسخ‌گویی و تبیین عقلانی اصولشان را ندارند. ضمن این‌که این اقتدار مربوط به متولیان دین است نه خود دین، پس خدشه به آن هم ربطی به دین ندارد.

اما به هر حال نباید مشکل برخی از ادیان را به ماهیت «دین» سرایت داد. دینی چون اسلام که از ۱۴ قرن قبل تعلّم را نه برای عده‌ای خاص بلکه برای هر مرد و زن مسلمانی لازم و واجب دانسته و بالاترین شناخت‌ها را شناخت دین و اصول و فروع آن می‌داند، در مواجهه با عمومی شدن فهم دین دچار بحران اقتدار می‌گردد یا بالعکس مقتدرتر می‌شود؟

۳. اعتقاد به ناچاری دین از تغییر یافتن و متحول شدن در دنیای مدرن از اشکالات اساسی این گفت‌وگو است. چنان‌که می‌بینیم در این بحث نیز همه ادیان با یک چوب رانده شده‌اند، حال آن‌که دین اگر اولاً بر پایه‌های محکم جهان‌بینی مطابق با جهان واقع بنا شده باشد، ثانیاً قدرت تبیین عقلانی این جهان‌بینی را داشته باشد، ثالثاً واجد ایدئولوژی منطبق

با فطرت و نیازهای عمومی و همیشگی بشر بوده و دارای ساز و کار پاسخ‌گویی متناسب با شرایط متنوع و در عین حال برگرفته از اصول ثابت هستی باشد، هیچ‌گاه نیازمند تغییر و اصلاح نخواهد بود.

فقه و معارف پویا و کارآمد شیعه و پاسخ به سوالات گوناگون مثل نقش زنان در دنیای امروز، مباحث خانواده و... نمونه‌چنین مکتبی است.

البته باید تا حدودی به آقای ترنر حق داد چرا که در آشفته بازار ادیان و فرقه‌های گوناگون امروز و در شرایطی که مکاتب و ادیان ناتوانی خود را پشت سر هیاهو و جنجال و تبلیغات و سیاه‌نمایی علیه مکاتب حقیقی پنهان می‌کنند، دریافتن مکتب نابی مثل تشیع و آشنا شدن با زوایای ناگفته و نادیده آن چندان کار آسانی نیست.

۴. به نظر می‌آید پاسخ آقای ترنر به این سوال که «دلیل رونق دین در دنیای امروز چیست؟» بسیار سطحی‌نگرانه است. قائل شدن به این‌که چون جوامع نیازمند تجربه‌های عاطفی جمعی هستند و دین (برخلاف مدرنیته) این نیاز را تأمین می‌کند، پس به همین دلیل رونق دارد. چنین سخنی کوچک دیدن نقش و کارکرد دین است به طوری که برای ایفای این نقش، دین رقیب و بدیلی مثل فوتبال پیدا می‌کند!!

واقعیت و جایگاه دین بسیار ریشه‌دارتر از این حرف‌ها است. وابستگی تکوینی بشر به عالم بالا و غیر مادی و فطرت کمال جو و حقیقت طلب او همواره انسان را جستجوگر دین قرار داده است. از دیدگاه جامعه‌شناختی هم می‌توان به دلایلی چون ناکارآمدی مکاتب بشری و مدرنیسم سکولار در حل مشکلات و بحران‌های اجتماعی اشاره کرد.

۵. در بحث امکان تقویت همزمان دین و مدرنیته نیز ما شاهد نوعی ظاهربینی هستیم. این‌که چون در فلان جامعه هم مدرنیته هست هم دین دلیل سازگاری این دو نمی‌شود. چرا که در عمل این همزیستی گاهی ریشه در عقب‌نشینی یک یا هر دوی اینها نسبت به همدیگر دارد. باید برای بررسی این امکان (سازگاری دین با مدرنیته) به مبانی مدرنیته پرداخت و آن را با اصول و مبانی دین سنجید. با رجوع به این ریشه‌ها به نظر می‌رسد برخی از ارکان مهم مدرنیته (همچون اومانیزم، علم‌گرایی افراطی، سکولاریسم و...) در تعارض جدی با دین (حداقل با ادیان توحیدی) هستند که اینجا، مجال بسط بیشتر نیست.